



810

سخنرانی باقر مومنی در "ده شب شعر" : دربارهٔ سانسور و عوارض آن + پاسخ به سئوالات مطرح شده

آوای این سخنرانی را در اینجا بشنوید

<http://ketabkhaneyegooya.com/audio/10SHAB/10SHAB-05-1.mp3>

آوای تمام سخنرانی‌ها و شعرخوانی‌های "ده شب شعر" را در اینجا ببینید

<http://AvaVaNama/Ava/Adiban/DahShab-eKanoun/DahShab-eSher.htm/info>





انتشارات بابك - ایتالیا

ده شبشعر

کانون نویسندگان ایران

این دفتر از نوارهای ضبط شده در
شبهای سخنرانی کانون نویسندگان
ایران - مهرماه ۵۶، تهران -
استخراج و به چاپ رسیده است

دسامبر ۷۷

آذر ۵۶

فهرست

صفحه

۵

سخنی چند از ناشر

۸

موضع کانون نویسندگان ایران

۱۰

بیانیه " " "

۱۲

بشتریبانی نیروهای مترقی جهان

۱۴

بیانیه شماره ۱۱

۱۷

سعید سلطان پور

۲۰

خطابه آخر م. ۱۰ به آذین

۲۷

" " هوشنگ گلشیری

۳۲

درباره سانسور - باقر مومنی

۵۹

پاسخ به سوالات مطرح شده

۷۲

جوانمرگی در نثر معاصر و ادب معاصر فارسی - گلشیری

<http://xalvat.org>



شبا اول - ۱۸ مہرماء ۵۶

- ۱ - سیمین دانشور
- ۲ - مہدی اخوان ثالث
- ۳ - سیاوش مطہری
- ۴ - منوچہر اوجی
- ۵ - تقی منزوی شجاعی

شبا دوم - ۱۹ مہرماء ۵۶

- ۱ - منوچہر ہزارخانی
- ۲ - نعمت اللہ میرزادہ (مآزرم)
- ۳ - بہمن صالحی
- ۴ - کاظم سادات اشکوری
- ۵ - عمران صالحی

شبا سوم - ۲۰ مہرماء ۵۶

- ۱ - بہرام بیضاپی
- ۲ - شمس آل احمد
- ۳ - محمد زہری
- ۴ - طاہر مفاہر زادہ
- ۵ - سیمین مشقی
- ۶ - منصور برمکی
- ۷ - فاروق امیری

شبا چہارم - ۲۱ مہرماء ۵۶

- ۱ - غلامحسین ساعدی
- ۲ - ہوشنگ ابتہاج
- ۳ - حسین منزوی
- ۴ - عدلیم خلیلی
- ۵ - علیرضا نوری زادہ

شبا پنجم - ۲۲ مہرماء ۵۶

- ۱ - باقر مومنی
- ۲ - اسماعیل شاہرودی
- ۳ - سعید سلطانی پور
- ۴ - علی موسوی گرمارودی
- ۵ - اورنگ حفرانی

<http://xalvat.org>

شبا ششم - ۲۳ مہرماء ۵۶

- ۱ - ہوشنگ گلشیری
- ۲ - محمدعلی مہمید
- ۳ - سیاوش کسراپی
- ۴ - فریدون مشیری
- ۵ - حمید مصدق
- ۶ - محمد خلیلی

شبا ہفتم - ۲۴ مہرماء ۵۶

- ۱ - اسلام کاظمیہ
- ۲ - جواد مجابی
- ۳ - علی بابا شاہی
- ۴ - جلال سرافراز
- ۵ - بتول عزیز پور

شبا ہشتم - ۲۵ مہرماء ۵۶

- ۱ - دکتر مصطفی رحیمی
- ۲ - نصرت اللہ رحمانی
- ۳ - کیومرث منشی زادہ
- ۴ - فرخ تمیمی
- ۵ - علی اصغر واقدی

شبا نہم - ۲۶ مہرماء ۵۶

- ۱ - باقر پرمہام
- ۲ - فریدون تنکا بنی
- ۳ - منوچہر شیبانی
- ۴ - محمد حقوقی
- ۵ - منوچہر نیسانی
- ۶ - بیژن کلکی

شبا دہم - ۲۷ مہرماء ۵۶

- ۱ - محمود اعتمادزادہ (بہ آذین)
- ۲ - اسماعیل خوشی
- ۳ - دکتر شمس اللہ جزیلی
- ۴ - جواد طالشی
- ۵ - فریدون فریاد

[سیروس مشقی؟]

باقر مؤمنی

درباره سانسور

<http://xalvat.org>

برای شروع جلسه پنجم باقر مؤمنی
درباره سانسور، (گف زدن ممتدحضار)
رئیس جلسه - متشکرم، دوستان عزیز
لطفا سکوت بکنید، پنجمین شب شعرا و
نویسندگان را شروع میکنیم، اگر توجه
بفرمائید دو نکته میخواهم قبلا تذکر
بدهم خدمتون • یکی اینکه شبهای قبل
و بخصوص در شب قبل در موقع خروج چند
تن از خانمها زمین خوردند، اینکه می-
خواستم خواهش بکنم يك قدری با آرامش
بیشتری امشب خارج بشید برای اینکه از
این حوادث پیش نیاد • دوم اینکه از تمام
دوستانی که اینجا هستند خواهش میکنم به
دوستان عکاس و فیلمبردار ما که اینجا
هستند اعتراض نکنند و بگذارند که کارشون
را بکنند • خوب امشب با سخنرانی باقر
مؤمنی شروع میکنیم (گف زدن ممتد
حضار) •

در این پنجاه سال اخیر نویسنده‌ها و شعرا و هنرمندان بسیاری در راه
آزادی کلام در نیمه راه زندگی جان خودشون را از دست داده اند •

از جانب کانون نویسندگان ، خواهش میکنم بیاد همه آن‌ها دست‌رفته
ها و بخصوص آن‌ها تیکه میتوانند الان هم باشند و گرمی کانون ما را
صد چندان بکنند ، و بیشتر از همه یاد پنج نفر از آن یعنی ، نیما یوشیج
صادق هدایت ، صمد بهرنگی ، جلال آل احمد و علی شریعتی ، یک دقیقه
سکوت کنیم (کف زدن ممتد حصار) . از دوستان خواهش کردم که بیاد
همه آن گذشته‌ها و بخصوص بیاد این پنج تن یک دقیقه سکوت بکنند (کف
حصار و شروع یک دقیقه سکوت) .

بیاد شعر مولوی میافتم که میکه ،

جان گرگانه و سگان از هم جداست متحد جانهای شیران خداست
آرزو بکنیم که هرگز عو عو سگان و زوزه گرگان در اتحاد جانهای شیران
خدا رخنه ایجاد نکنند .

بهر حال بریم سر مطلب . من امشب از سانسور و عوارض ناشی از سانسور
صحبت میکنم . مطلب را با این نقل قول شروع میکنم : قلمی را که خدا
در قرآن مجید بدان قسم خورده نمیتوان اسیر ثلاث و عقلا لیک اداره
مستبده کرد و مقید به قیود نظارت ممیزی ، مستبدین و ظالمین نمود ،
خداوند هیچ ملک و فرشته‌ای را نگماشته که پیش از وقت اعمال صادره از
انسان را تصحیح کند تا چه رسد به موکل نمودن شیاطین .

این عبارت بیشتر از هفتاد سال عمر دارد یعنی ۱۰ خرداد ۱۳۸۶ هجری
شمسی در روزنامه صور اسرافیل نوشته شده بود .

من همیشه صحبت‌ها مو از مشروطیت شروع میکنم در آن زمان جنگ میان
آزادی و استبداد درگیر و گرم بود و طبعاً آزادی کلام برای اهل سخن
در سرلوحه مطالباتشان قرار داشت . مطلب بر سر این نیست که استبداد

با آزادی کلام مخالفه و میکوشد تا هر قلمی را بشکند و هر دهانی را ببندد این تمایل طبیعی قدرت حاکمه استبدادی است ، اصل حرف در اینجاست که بحث بر سر ضرورت و عدم ضرورت سانسور حتی در صف مشروطه خواهان آن زمان هم جریان داشت و عده ای هواخواه نوعی سانسور بودند و حتی قانون مطبوعاتی که از مجلس اول که عنوان دمکرات ترین مجالس مقننه ایران را گرفته گذشت . آنچنان محدودیت هائی برای آزادی قلم پیش بینی کرده بود که یکی از روزنامه های آن زمان بنام " مساوات " به طنز نوشت که " پس از ظهور باهرالنور قانون نامه مبارکه مطبوعات باید همه جراید فرائض فارسی و روزنامه جات مبارکه از روزنامه مبارکه ایران پیروی نموده اطاعتشان را به قانون مقدس اظهار کنند " . مقصود هر از روزنامه ایران روزنامه رسمی دربار ناصرالدین شاه بود که معمولاً اخبار لباس پوشیدن و صبحانه خوردن و شکار رفتن ناصرالدین شاه را چاپ میکرد .

طرفداران سانسور در هیئت حاکمه اخلاق و مذهب را دست آویز سانسور قرار میدهند ، مثلاً يك وزير علوم در همان موقع رسماً در مجلس شور اگفت اگر با من باشد من هیچوقت صلاح نمیدانم چند حکایت در گلستان درج شود اودیوان " یغما " را سراسر لغزیات تلقی میکرد که نباید اجازه انتشار پیدا کند و اظهار تاسف میکرد که چرا مردم اجازه میدهند مثلاً " بستان السیاهه " که تمام مذاهب باطله در آنجا نوشته شده در تهران چاپ بشه . بعضی از وکلا هم ساده لوحانه در دام این استدلال ها میافتادند و حتی گاه از این وزیر هم جلو تر میتاختند بطوریکه که یکبار یکی از این ها نوشته های عرفانی را در ردیف کتب ضلال گذاشت که بقول خودش علاوه بر اقرار جریه يك اقرار سفیه هم دارند که باید از انتشار آنها جلوگیری

بشه . البته بعضی از هواداران سانور یا نوعی سانور که در مجلس شورا
 سنگر گرفته بودند تنها دردشان درد اخلاق و مذهب نبود بلکه آنها
 میخواستند در پناه مصونیت از انتقاد هرچیز دلشان میخواد ترك تازی و
 کسی از گل نازکتر بهشون نگه . یکی از استدالات که مستبدین یا بعضی
 ساده دلان تکرار میکردند این بود که هنوز ملت ما آمادگی برای آزادی قلم
 کلام نداره و باید مدتی صبر کرد تا پس از ایجاد زمینه باو آزادی قلم
 و کلام داد ، مثلاً یکی از وکلا که طرف استبداد را میکرد میگفت آزادی
 و مشروطه باید با اندازه اسباب موجود و مقتضای وقت باشد ، و ادعا
 میکرد که ما امروز آن اسباب را نداریم که مشروطه کامل داشته باشیم .
 یکی دیگه میگفت باید تصور نکرد که مملکت ما مشروطه مثل آلمان یا فرانسه
 است ما حالا يك ساله که مشروطه شدیم و سومی ساده لوحانه در تأیید این
 مقایسه میگفت آخه در آنجا مردم کمال و سواد دارند ولی در اینجا آنطور
 نیست . جالبه بدانیم که این بحث ها بهنگام توقیف روزنامه " جیل
 المتین " صورت گرفت آن هم به جرم اینکه پیشنهاد کرده بود دولت وقت
 برود و دولت تازه ای بیاید و این آقایونو سخت برآشفته بودند که روزنامه
 نگار اصلاحیه حق داره که درآمدن و رفتن دولت ها اظهار نظر بکنه .
 البته اینها و کیل مجلس بودند و حتی رئیس مجلس با اسم احتشام السلطنه
 که مردی تحصیل کرده بود و به آزادی خواهی و ترقی خواهی هم شهرت داشت
 آب پاکی بروی دست همه ریخت و گفت که روزنامه ها نباید عبارات ذی-
 اجتماعه ای نسبت به دین یا بر ضد دولت بنویسند ، نصیحت میکرد که
 مطلب برای روزنامه نوشتن زیاده ، از فلسفه بنویسید از تجارت ، فلاح
 فیزیولوژی و غیره و ذالك بنویسید .

سا در همان زمان هم بودند کسانی که محکم در برابر سانسور روزنامه کتاب ایستادگی میکردند و آنرا وسیله‌ای برای پایداری و آزادی و مشروطیت میدانستند. آنها با سانسور پیش از انتشار یعنی قصاص قبل از جنایت و تعطیل و توقیف روزنامه مخالف بودند و اظهار عقیده میکردند که اگر نویسنده‌ای مرتکب جرمی شد تنها خود او باید بموجب قانون محاکمه و مجازات بشه. یکی از این مخالفین سانسور اظهار عقیده کرد که امروزه بالاترین راهی که برای بیداری و انتباج ملت است از راه آزادی اقلام خواهد بود. و دیگری با قاطعیت اعلام داشت که با اصول قوانین مشروطه دنیا در هیچ مملکت نباید سانسور و ناظری برای انطباعات معین نمایند او جدا نتیجه گیری میکرد که بعلمت وجود اداره انطباعات که سلف همین اداره نگارش امروزی خودمونه، ملت ایران با آن همه دست خطها هنوز مشروطه نیست و صریحا گفت که توقیف روزنامه يك نوع استبداد است.

البته هنوز هم پس از هفتاد سال مخالفان آزادی قلم به اخلاق و مذهب و عدم آمادگی مردم برای آزادی استفاده می‌کنند ولی حقیقت اینست که هیچ کسی در درون دستگاه سانسور نمیتونه خودشو با شعورتر و آگاه تر از يك روشنفکر متفکر بدون و یا برای خودش قدرت تشخیص بیشتری از اونا قائل بشه.

<http://xalvat.org>

در این زمینه من به نقل قولی می‌پردازم که نه از روبرت پیره و نه مثلا از میرزا آقای کرمانی بلکه همین سه ماه پیش از دهان نخست وزیر قبلی مملکت بیرون آمده، ایشان ضمن اشاره به گروه سانسورچی اداره نگارش که جلوی خلاقیت هنری را میگیرند گفت این گروه چه تخصصی دارند که اندیشه يك نفر را درست یا نادرست بخواند، منطقی و قضاوت مردم است که باید

تمیز دهد چه درست است و چه نادرست ، و افزودند که دولت هیچ وظیفه‌ای ندارد که قلمها را به يك سو هدایت کند و آنها از يك نوع جوهر یا اندیش و نظر پر کنند .

<http://xalvat.org>

البته این عرض را ایشان زمانی میگفتند که یکی از کارمندان یعنی رئیس اداره کل نگارش درست در برابر چشمهای ادعا میکرد که اداره سانسور نه تنها در برابر مردم باید نقش معلم اخلاق ، رهبر اجتماعی و مجتهد جامع الشرایط را بازی کند بلکه از نظر هنری هم وظیفه هدایت هنرمندان را بر عهده دارد و حق دارد که به آنها درس انشاء و معانی بیان بدهد . البته توسل به اخلاق و مذهب یا عدم آمادگی مردم بمنظور استقرار سانسور که در میان مردم عادی هم هواخواهانی دارد ، ولی حقیقت اینکه که سانسور بهر شکلش و بهر اندازه‌اش جلاد آزادی و ترقی است ، برای اینکه این نیروی اهریمنی در هیچ جایی ایست نمیکند و کافیت که بسا و نطفه امکان حیات داده بشه تا مثل گلوله برفی کوچکی که در سراسر شیب میافته بسرعت به بهمن عظیم تبدیل بشه و همه چیز را درهم بشکنه .

قبول سانسور بهر شکل و بهر اندازه‌اش یعنی پذیرفتن مرگ آزادی کلام و قلم . برای مثال باز از دوران اولیه مشروطیت نمونه میارم .

میکن اولین مجلس شورای ملی دموکراتیک ترین مجلس های تاریخ ایران و برای اینکه اعضای آن در محیطی آزاد و انقلابی در تماس مستقیم با مردم انتخاب شدند ، ولی در میان همین مجلس عناصری که آزادی را به درستی نمی شناختند کم نبودند و در زیر لوای دفاع از اخلاق و مذهب و استناد به عدم آمادگی مردم بود که یکبار همین مجلس دستور توقیف روزنامه " حبل المتین " را ببهانه اینکه شاید بنظر عجیب و مضحك بیاد صادر کرده .

علت توقیف روزنامه چاپ يك اعلان بود ، اعلان را براتون میخونسم ،
" يك باب خانه مدله بربريهها لاتار گذاشته میشود به چهارصد تومان هر
بلیطی يك تومان " ، اعلان اینده ، بله همین ۱۰ شاید باور نکنید بساور
کردنی هم نیست بخصوص برای ما که هرروز چهارشنبه میبینیم که بعضی ها
مرتبا گوی آبی و قرمز از سوراخ در میآورند تازه دعاشون هم مستجاب ،
ولی حقیقت داره همینکه این آگهی در روزنامه " جبل المتین " درآمد
فریاد و شریعتا ، از جانب عده ای ساده دل و یا رند و کلاش بلند شد
و اونو وهمی عظیم به دین و شریعت دانستند و توقیف روزنامه و محاکمه
مدیرش را طلب کردند .
<http://xalvat.org>

ملاحظه میکنید که تنها قبول سانور حتی بشکل بسیار محدودش دست
آویزی میشود بدست اربابان ستم که بدهربها نه ای آزادی قلم را پایمال
میکنند . البته توطئه توقیف " جبل المتین " خیلی سریع عقیم ماند برای
اینکه روزنامه " صو اسرافیل " که بعلت اختلاف سلیقه و مسلك با " جبل
المتین " در جدال بود بخاطر دفاع از آزادی قلم همه اختلافاتشو با اون
کنسار گذاشت و بدرستی نوشت که توسل به اعلان لاتاری فقط يك بهانه
بوده و علت واقعی توقیف روزنامه سوء ادبی است که مدتها قبل " جبل
المتین " نسبت به نخست وزیر وقت یعنی اتابك کرده بود . البته در
آن زمان مردم در میدان کارزار بودند و دست به اعتراض زدند ، بقول خود
" جبل المتین " عموم مطالبع از حروف چین مصحح مدیر و غیره عموما دست
از کار کشیدند بعنوان اعتراض به توقیف " جبل المتین " . کتابخانه ها نیز
همراهی نموده شريك شدند ، روزنامه ها ، حتی روزنامه مجلس که روزنامه
رسمی بود اعتصاب کردند . عده ای از انجمن های سیاسی که تعدادشان در آن

زمان در تهران خیلی زیاد بود شدید به مجلس پرخاش کردند، خطیبانی مثل سیدجمال الدین اصفهانی و ملك المتكلمين آزادی روزنامه را خواستار شدند و مدارس و مكاتب آمادگی خود را برای امتصاب اعلام داشتند. واقعا
<http://xalvat.org> یادش بخیر .

با این ترتیب مردم در واقع رشد اجتماعی و سیاسی خودشان را به دولتیان و مجلسیان که خودشان را عقل کل میدانستند نشان دادند و آنها را مجبور به عقب نشینی کردند بطوریکه توقیف روزنامه بیش از سه روز طول نکشید. از هفتاد سال پیش به روزگار خودمان برگردیم ، ببینیم که سانسور به بهانه های مختلف چه بیدادی میکند . شمس آل احمد در این شب در ضمن صحبت خودش از کلماتی که از طرف اداره نگارش غیرقانونی اعلام شده بودند مثل سرو ، جنگل ، گل سرخ اسم برد ولی کلماتی مثل ببری خان ، ترسو پلیس توی آنها نبود ، نمیدانم میدانید یا نه ناصرالدین شاه يك گربه عزیز کرده ای داشت که اسمش را گذارده بود ببری خان و رجال را مجبور میکرد که به این گربه احترام بگذارند که يك شعاری هم آن موقع میگفت گاهی به گربه گاهی به ملوس که منظورش همان ملوسك عزیزالسلطان بود. داستان این سه کلمه ای که گفتن یعنی ببری خان ، ترسو و پلیس از این قراره . طالباف نویسنده معروف عصر روشنگری ایران کتابی دارد بنام کتاب احمد من باین کتاب حاشیه هائی نوشته ام و مقدمه ای و همین روزها از طرف ناشر برای تجدید چاپ به اداره نگارش فرستاده شده بود، البته این چاپ دومشه ، چاپ اولش اوامده بیرون چند سال پیش ، ولی همین اداره محترمه فقط پس از حذف کلمه ببری خان و توضیحی که درباره آن داده بودم اجازه انتشار کتاب را صادر کرد و گفت خلاصه کلمه ببری خان کلمه

ممنوعه است. کلمه پرچین هم مربوط میشه به داستانی به عنوان "بزر آقای سه گل" از آلفونس دو بره که برای نوجوانان نوشته شده بود در این داستان جمله‌ای است که میگه بزه از پرچین باغ گذشت، ناشر مجبور شد برای انتشار آن کتاب بدستور همان اداره محترمه کلمه "پرچین" را حذف کند و فقط بنویسد بزه از باغ گذشت برای اینکه پرچین را هم ایشون گفته بودند که ممنوع است، حالا بگذریم که بزه از باغ گذشت اصلا با بزه از پرچین باغ گذشت ربطی ندارد، بماند.

اما راجع به کلمه پلیس، البته شاید حق این باشه که وقتی کسی بخواهد بدون ماخذ از پلیس مملکت انتقاد بکنه یا بدتراز آن بی حرمتی بکنه، خوب باید بدست قانون مجازات سپرده بشه، ولی واقعا همیشه تصور کرد که فقط به صرف گفتن کلمه پلیس بهر شکل و در هر جا ممنوع باشد ولی بنظر اداره نگارش اینجوریه. يك رمان مکزیکی است، نمیدانم بیرون آمده یا نه، بنام "فرزندان سانتز" یا "پسران سانتز" ترجمه شده. داستانش در مكزيك اتفاق افتاده و این اداره محترمه تمام جملاتی را که کلمه پلیس در آنها آمده، خط زده. من برای نمونه یکی از این جملات حذف شده کتاب را اینجا میاورم. یکی از پرسناژهای داستان که ظاهرا لات جاهلی هم هست میگه من از يك فرسخی میتونم يك آدمشارلاتان يك پلیس، يك معتاد، يك فاحشه و يا يك آدم درست را تشخیص بدهم، این يك نمونه جمله هاشه، چون کلمه پلیس توش هست، البته بقیه ایسرادی نداره، نه آدم درست ایراد داره، نه فاحشه نه هیچی. وضع سانسور در ایران چنان است که حتی صدای روزنامه کیهان هم درآمده و از تعبیرات و دریافت های شخصی سانسورچیان در کار انتشار کتاب. این جملات خود

کیهانیه و محافظه کاری ماموران و بی اطلاعی آنها از تحولات طبیعی جامعه و گاه حتی از کج سلیفگی هاشان و همچنین از تاثیر گروههای فشار فریادش بلند - همه اصطلاحات خود روزنامه کیهانیه -

این مغزهای متحج و مفلوک مجاز شده اند که کتاب نهر و یادیسوان ملك الشعراء بهار و یا حتی دفتر غزل رهی معیری را هم توقیف کنند و مجموعه کارهای عشقی و عارف را غیر قابل انتشار تشخیص بدهند.

البته ۱۰، ۱۱ سال پیش که این اداره سانسور تازه درست شده بود وضع با این سختی نبود ولی بقول سعدی، هرکه آمد چیزی در آن... کرد تا بدین غایت رسید، و این خود بهترین دلیلی است برای آنکه سانسور نمیتونه در حد مطلق معینی توقف بکنه و تا آنجا پیش میتازه که دیگه نه از تانک نشان بماند و نه از تانک نشان.

در میان سمینارهایی که برای ترویج کتاب تشکیل میشه و بقول یکی از صاحب نظران پرداختی به نشر ایران است، سال پیش سال پیش سمیناری در یکی از موسسات رسمی تشکیل شد که عده ای از ناشران و صاحب نظران به شرکت در آن دعوت شده بودند، آنها در این سمینار اغلب بجای لغو سانسور به اصلاحاتی از قبیل افزایش تعداد سانسوچی یا تسریع در جواب و یا رفع بعضی مواضع بوروکراتیک و یا مثلاً پرداخت دستمزد بیشتر به سانسورچی ها اکتفا کردند. آنها ساده لوحانه تصور میکردند که شاید رفهرم در اداره نگارش و یا ایجاد يك رشته ضوابط که جلوی اعمال سلیقه های شخصی را بگیره میتونه گشایشی در کار کتاب بوجود بیاره. يك ناشری میگفت که وجود سانسور بی ضابطه و ماموران بی صلاحیت و کم سواد و ترسو برای ناشر نشر کتاب را در شرایط فعلی به قمار خطرناک تبدیل کرده.

اینها همه جملاتی که من عینا نقل قول میکنم . ناشر دیگری اظهار
اطلاع نکرد که تمام اولیای ممیزی کتاب مولف و مترجم و ناشر را دشمن
وطن بدانند و از طرف دیگر میترسند که پستشان را از دست بدهند و از ناسان
خورد بیفتند ، با این همه همین ناشر تکرار میکند که تنها راه حل
گرفتاری سانسور موجود تبدیل عناصر بیسواد و اداری و ترسو به افراد
شجاع و دانشمند و خلاصه خیره است - حالا کدام دانشمندی که آدم به
سانسورچی گری بده - این ناشی که فقط در غم سود بیشتر بود این نغمه
کهنه را ساز میکند که تا زمانی که سطح فرهنگ عمومی در سطح نازلی است
متأسفانه نمیتوان ممیزه کتاب را طرد و ... کرد . . . بالاخره معلوم نیست
که این سطح فرهنگ میاد بالا از این حد ، و در فکر تعیین چهارچوب و آفریدن
هدف برای سانسور بود . - هدف سانسور معلومه دیگر - غافل که
سانسور در هیچ چهارچوبی مظلور نمی ماند و تنها میتواند جامعه را به
بی فرهنگی بکشانند که همان هدف بی فرهنگی مطلق . دلیل موجه این حرف
من همان جوابی بود که رئیس اداره نگارش وزارت فرهنگ توی همان سمینار
بهمن ساده لوحان داد او بصراحت چهارچوب ، هدف و حتی شیوه کار سانسور
خودش را برای همه روشن کرد ، باین ترتیب توضیح داد . او توضیح داد
که چطور سانسورچی ها اغلاط انشائی و املائی نویسنده ها و شاعرها را
میگیرند ، چطور مترجم ها و نویسنده های جوان را راهنمایی میکنند که چه
بنویسند و بعد هم تشخیص میدهند که کدام کتاب ضاله است و کدام
نیست . باین ترتیب او منصب رهبر فرهنگی و اجتماعی ، ناطق و آموزگار
و بالاخره مجتهد جامع شرایط بودن را برای خودش و دوستانش مسجل
کرد . او در عین حال با ذکر نمونه هایی میزان درک و حدود سلیقه خودش

و افرادش را هم نشان داد . مثلاً با ذکر شعر عارفانه از حمید مصدق گفت که شاعر در ابهامی که در این شعر بکار برده خواسته بگوید فلان کس پیروز است . اسمش را نمی برم البته خود رئیس سانسور خودش اسم برد ولی من اینجا سانسور می‌کنم (خنده حضار) و یا وقتی شاعری یا قصه نویسی میگه بچه ها، این همنه که ما قبلاً میگفتیم رفقا (خنده حضار) این عین جملات از آنهاست نه اینکه خیال کنید من (خنده حضار) باین ترتیب بعید نیست که بقول ناصر پاکدامن که تو همین جلسه شرکت داشته بود فردا يك سانسورچی تصنیف بجگانه " هرکی به گل دست بزنه شب پره شاخش میزنه " را تعبیر بکنه به " آی کارگران جهان متحد شوید " (خنده بلند حضار) این حرف ناصر پاکدامنه ، البته خیلی بجاست (خنده و کف زدنهای بلند حضار) برای ناصر پاکدامن دست بزنید (من از فرصت استفاده بکنم آب بخورم) و بعد هم شب پره و شاخ و گل در ردیف کلمات ممنوعه درآمدند (خنده حضار) .

جالب اینست که حتی یکسال پس از برگزاری این سمینار سرسانسورچی اداره کل نگارش - در ضمن این غیر از اون آقای مدیر کل است - از مدیر کل خودش هم پا پیش تر گذاشت و در مجله بنیاد باین عنوان که کتاب را نمی توان بدون بررسی و تامل لازم در اختیار عموم قرارداد (این جمله اوست) از سانسورچیان بشدت انتقاد کرد که چرا تاکنون در اجازه نشر کتاب این همه دست و دل بازی بخرج داده اند و بیش از حد به ناشران و اهل قلم آزادی داده اند - واقعا! - (خنده حضار) او صریحاً نوشت (این جمله اونه) که این هیئت در برابر ادبیات معاصر ایران - چقدر هم طرف درد ادبیات معاصر ایران را داشته - در برابر ادبیات معاصر

ایران گناهی بزرگ دارد ، زیرا برای حفظ آزادی انتشار کتاب به جزوه‌ها و ... بی شماره ثبت دادن را مجاز دانسته که نویسندگان آن حتی الفبای کتابی ویسی را نمیدانند ، به آثار ادبی و اشعار و داستان‌های امکان‌اند ر داده که نویسندگان و سراینده‌گان آنان حتی نوشتن چند جمله صحیح فارسی را بلد نیستند و اشعاری را با شماره ثبت کتابخانه ملی در دسترس همگان قرار داده که نه تنها از نظر شکل و محتوی بلکه از ابتدائی ترین قوانین و مضامین و قواعد شعری و زیبایی کلام خالی هستند (لابد شعرهای نو) .

<http://xalvat.org>

او در برابر حرف نخست‌وزیرش که به مقتضای موقع گفته بود ، قلم از آن کسی است که اندیشه‌ای دارد، پرده از خط مشی واقعی دولت برداشت و گفت که نقص اصلی این هیئت (یعنی سانسور) ارشادی است و بعدهم اظهار تاسف کرد که چرا این هیئت برای اعلام عدم شایستگی فلان و بهمان کتابی که سرشار از اغلاط مشهور دستوری ، انشائی ، املائی - البته بزعم ایشان - و غیره و غیره است ، ملاحظه و بردباری روا میدارد - بنازم باین ملاحظه و بردباری - (خنده حضار) ملاحظه میشود که سانسور و سانسورچی حد و حدود و چهارچوب نمیشناسد و بقصد نابودی مطلق کتاب تا آخرین نقطه پیش میتازد . می بینید این سانسورچی محترم چگونه روی دست همه بلند میشود و توصیه میکند که حتی به چند کتاب بی‌بو و بی خاصیت هم اجازه نشر داده نشود . خوب ، اگر در آخر سال کتابی وجود نداشت که دولت برای حفظ ظاهر آماری از آن بدست بده چه باک . بهر حال میبینیم که پیشنهاد ایجاد رفرم در اداره سانسور یا تامین یا تنظیم يك ضابطه برای سانسور چقدر میتواند اگر موزیانه نباشد ، ساده لوحانه

باشد . تازه نتیجه آن سمینار خیال میکنید چه شد . این سمینار پس از همه سروصداها در قطعنامه خودش - قطعنامه فیلم در مورد خودشان - " تجدید نظر اساسی در فلسفه ، دید و روش میوزه کتاب را ضروری شناخت - مثل اینکه فلسفه و دید داره سانسور - ولی این تجدید نظر اساسی در عمل به آنجا منجر شد که یکسال پس از صدور آن قطعنامه ریاست و مسئولیت سانسور کتاب یا بقول سرسانسورچی معروف ارشاد فرهنگ کشور را به دختر خانمی سپردند که جمع کتابهایی را که تو عمرش خوانده حتی اگر کتابهای درسی اش را هم حساب بکنیم شاید از ۵۰ تا بیشتر نرسیده . او علیرغم اینکه حق داره از تعطیلات تابستونییش استفاده کنه در کنار دریا چندین شغل هم یدک میکشه که البته سوء تفاهم نشه من باین خانم احترام میگذارم شاید کارهای دیگری را خیلی بهتر بتونه انجام بده (خنده حضار) ولی منظورم اینه که ، منظور من فقط ثابت کردن این نکته است که دستگاه سانسور چگونه باین ساده لوحان یا رندان دهن کجی میکند و عملانشان میدهد که اهل قلم و ناشران و هرگروه دیگری که به آزادی کلام علاقمندان راه ندارند جز اینکه مستقیما و بشدت هرچه تمامتر با هر جور سانسور در هر لباس و بهر عنوان مبارزه بکند و برای اهل قلم تازه این مرحله کوچکی از مبارزه در راه آزادی کلام است ، برای اینکه سانسور تنها منحصر به صدور اجازه انتشار کتاب نیست ، موارد دیگه چی میگن ، همان آقای سرسانسورچی اعتراف میکنه و البته تفاخر هم میکنه که خوشبختانه اون غفلت گناه بزرگ دستگاه سانسور وزارت فرهنگ که به بعضی کتابها اجازه انتشار داد غالبا به طرق دیگه جبران شده . - حالا اون طرق چیه؟ - از خودش مثال میاریم ، چه بسبار کتبی از آن - یعنی از این هیئت سانسور

توسط کتابخانه ملی - شماره ثبت گرفتند که بعدا - البته بقول ایشان در اثر ایراد شدید کتاب شناسان و کتاب دوستان واقعی - از ویترینها برداشته شده است. میدونید این کتاب دوستان واقعی کیانند؟ از زبان يك ناشر بزرگ بشنوید میگه : وقتی به هزار مکافات و جنگ و جدال و التماس و استرحام کتابی را اجازه انتشار دادند تازه با ماموران دستگاه اجرائی روبرو میشویم در حقیقت هم ماموران دستگاه اجرائی به شیوه‌های جور واجور هر کدام استقلال کامل در مورد کتاب عمل میکنند .

در دهه اخیر نه تنها هیچ نشریه تازه‌ای امکان انتشار نیافته بلکه بسیاری از نشریه‌های مستقل هم تعطیل شده است . ممکنه خیلی‌ها با آن نشریه‌ها و مجله‌ها مثل فردوسی و بامشاد و امثال آنها موافق نباشند ولی بهر حال تنها راه تعالی و کمال این مجله‌ها و روزنامه‌ها و نشریه‌های مستقل ، آزادی و انتشار آنهاست . باید با همین آزادی آنها رادریسک سیر رقابت برای بهتر شدن بیاندازه ، بیضائی در سخنان خودش گفت که تاتر و سینما در شرایط امروزه مبین ما فقط در وابستگی به سازمانهای دولتی حق نفس کشیدن دارند ، حقیقت اینه که این شیوه مدتهاست در کار مطبوعات که بشکل خیلی قویتر و محکمتر حکم فرماست ، من دیگه از ترسی که بر فضای جامعه ما حاکم است و نه تنها قلم و کلام بلکه حتی اندیشه را هم در وجود متفکران از جریان باز میدارد . و همین طور از سانسورهای پنج درجه‌ای درون خود جامعه فرهنگی حرفی نمیزنند ، که چطور هنرمندان بیم جان و ناشر از غم مال درجه به درجه خودشون و اثر هنریشونو سانسور میکنند ، از اینها گذشته باید از سانسور خوانندگان هم اسم برد ، بسا کتابهایی که اجازه انتشار گرفته‌اند و مورد بی مهوری ماموران دستگاههای

اجرائی هم واقع نشدند و خواننده با خیال راحت کتاب را خریده و بخانه برده ولی بعدا معلوم شده که این کتاب نقش طعمه برای شکار کتابخوان را بازی میکرده و هستند بسیاری خواننده‌هایی که به جرم خریدن یا خواندن يك کتاب مجاز از طرف سانسور دستگیر و به زندانهای چندساله محکوم شده‌اند.

<http://xalvat.org>

با این ترتیب دیدیم که انحلال اداره نگارش و لغو سانسوری که از طرف وزارت فرهنگ و هنر اعمال میشود هنوز اولین و کمترین خواست کانسون نویسندگان ایران است (کف‌زدنهای ممتد حضار) .
اما اهمیت آزادی کلام و جلاد این سانسور مساله ایست که مستقیما با فرهنگ و حیات معنوی آن سر و کار دارد و در واقع کانسون نویسندگان ایران در نبرد خود بخاطر آزادی قلم و لغو هرگونه سانسور در حقیقت در راه نجات و اعتلای فرهنگ ملت ما گام برداشته و تمام کسانی که واقعا به اعتلای فرهنگ کشورشان علاقمندند حتی آنها که در درون دستگاه قدرت هستند باید در تحقق این نیت خیر به کانسون یاری برسانند زیرا سانسور واقعا و چنان که دیده‌ایم و میبینیم در جریان رشد و گسترش خودش بهیچ چیز و بهیچ کس ایفاء نمیکند .

دکتر سیاوش متجیری در یکی از شعرهایی - در شب اول یکی از ایسن شبهای کانسون - که خواند مطلبی باین مضمون داد که میگفت گناه ما ایسن بود که در شهادت بایک اسیر را ندیدیم ، خواست شعر خودش را بشکنه و یا چیزی شبیه باین . من تصور میکنم که سرنوشت افعی باید برای افعی‌های زمانه ما تجربه‌ای باشد که تیغ جلاد خلیفه بغداد باگردن آنها نیز آشنا خواهد شد و چه بسیاری از ما که همین ماجرا را در زندگی

کوتاه خویش تجربه کرده‌ایم . امیدوارم باردیگر تجربه نکنیم .
 مثل اینکه مطلب خیلی طولانی شد کمی هم از عوارض سانسور صحبت
 کنیم . بعضی‌ها براین عقیده‌اند که سانسور و فقدان آزادی قلم مفاسد
 اجتماعی ، سیاسی و حتی اقتصادی بزرگی بیار می‌آورد ، مثلاً از آنجمله
 میگویند فساد دستگاه اداری ، فساد اجتماعی ، استبدادحکومتی (خننده
 حضار) و خیلی چیزهای دیگر . ولی صرف نظر از اینکه این فسادها از
 فقدان آزادی بطور کلی ناشی میشود و نه از فقدان آزادی قلم به تنهایی
 که من شخصا خیلی سال پیش تعهد سپردم که در سیاست دخالت نکنم (خننده
 حضار) و مهمتر از آن کانون نویسنده‌ها يك سازمان صد درصد صنفی است
 که برای خواستهای صنفی اهل قلم واقعا مبارزه میکند . از این هم گذشته
 اینجا که ما صحبت میکنیم يك مقام و محل فرهنگی است . بحث خودم را تنها
 به عواقب فرهنگی ناشی از سانسور محدود میکنم .

اولین و مهمترین فساد ناشی از سانسور که دل هر ایرانی با فرهنگ
 را اعم از اینکه در قدرت حاکم بر کرسی نشسته باشد یا جزو مردم باشد
 به درد می‌آورد ، فقر فرهنگی جامعه است . در واقع من تصور نمیکنم هیچ
 روشنفکر واقعی بقدر خردلی غم فرهنگ در دل داشته باشد بتواند خود را
 راضی به تحمل این فقر فرهنگی بکند ، حتی خود قدرت حکمتمی هم که با تمام
 قدرتش قلمها را می بندد و گاه از سقوط تعداد کتاب و کمبود آگاهی
 آن لا اقل در زمینه مسائل فنی رنج میبرد . من معتقد نیستم که همه‌ایسن
 سمینارهای گوناگون برای ایجاد روحیه کتابخوانی و افزایش تعداد کتاب
 و مانند اینها با همه اظهار علاقه ها و برنامه ریزی‌ها برای جلب گروه
 تحصیل کرده‌های مهاجر بداخل کشور هم‌اش قلابی و نمایشی باشد ، آخه

برای هرکار و هر رشته‌ای نمیتوان متخصصان خارجی را احضار کرد البته این گرفتاری حکومتی و خودش هم خودش کرده .

چون من نمیتوانم وارد بحث سیاسی بشوم ، بخودم حق نمیدهم که ادامه بدهم ، بهرحال سانسور پیوند ملت را با فرهنگ گذشته‌اش قطع میکند ، در شرایط سانسور تاریخ را با زمان حال آغاز میکنند ، بزعم سانسور در گذشته هیچ چیز وجود نداشته و عصر ماست که عصر طلائی است . ملت همیشه هیچ بوده ، هیچ گذشته‌ای هم ندارد ، الان هم هیچی نیست و این وظیفه دست اندر کاران سانسور است که باید او را ارشاد کند و آموزش بدهد تنها وقتی میتوان از ابوعلی سینا از خیام از مولوی از حافظ سخن بگویی که آنها را از جوهر حیاتی خالی کنی ، در این صورت هرچه دلت میخواهد درازنسی بکن ، اگر میخواهی از میرزا فتحعلی آخوندزاده از میرزا آقاخان کرمانی از صوراسرافیل حرفی بزنی باید آنها را از مکان و زمان خارج کنی و افرازی بی چهره ، بی ضرر از آنها بسازی .

این گسختگی از فرهنگ گذشته سبب میشود که ملت و روشنفکران آن در هر لحظه از زمان هرچیزی را از ابتدا شروع بکنند و نیروی عظیم برای چیزی خرد هدر بدهند و تازه پس از مدتی معلوم میشه که گذشتگان چیزهایی بهتر و والاتر از دست آوردهای آنان برایشان بمیراث گذاشته‌اند ، فعلا این میراث از صدقه سر سانسور در زیر خاک فراموشی میسوزد .

این گسختگی فرهنگی نه فقط نیروی نخیره و بازمانده گذشتگان را بسی مصرف میکند بلکه جلوی رشد و تعالی فرهنگ ملی را نیز بشدت میگیرد ، روشنفکران با باتلاشی عظیم به بضاعتی اندک و احیانا بیپوده و نامربوط و با کهنه و بی مصرف میرسند و یا ... ریزه‌های پر زرق و برق دیگرانوعاریت

پوشی نابهنگام روی می‌آورند. اینها اغلب در چنین اوضاعی خود را کاشف
 جانهای تازه تصور میکنند، بمناسبت کشفیات بزرگشان. باید ناز بر فلک
 و حکم بر ستاره کنند و بر مردم نادان فخر بفروشند ولی با این همه همه کس
 میدانند که از آب خرد، ماهی خرد خیزد و تا وقتی سانسور بر اندیشه‌ها
 حاکم است، ملت را نه صاحب اندیشه‌ی خواهد شد، نه آرتور میلری، نه
 مایاکوفسکی و نه رومن رولان. سانسور پیوند روشنفکر را با ملت می و
 مخاطبشان و حتی با خودش بعنوان يك عضو جامعه قطع میکند، روشنفکر
 هنرمند در هر رشته‌ای که کار کند وقتی از مادر غذا دهنده‌اش یعنی ملت
 جدا افتاد از رشد باز میماند و پس از مدتی کوتاه در درون کابوس
 تنهایی مدفون میشود و میگذرد و آنوقت اسکلتی که از او باقی مانده، مار
 و مورانی که دور بر خودش میبندد، کودکان هنر خودش میپندارد و چون
 مردمی که از کنارش میگذرند، از کنار گوش و منظره مار و مورش رو ترش
 میکنند، بآنان ناسزا میگویند که بی هنر و نادانند. باین ترتیب سانسور
 هنر و فرهنگ را میکشد و از لاشه مرگ هنر بجای هنر بیماری بمیان
 تسوده میپراکند، فرزند ملت که باید مظهر فرهنگ و هنر او بشود یا سر
 زا میرود یا بموجودی افلیج کج و کوله در عین حال خود بین و خودستا بدل
 میشود و خود ملت نیز پس از مدتی که باید از این فرزند دوباره بارگیرد
 عقیم و نادان میشود و فق فرهنگ با زهم عمیق میشود. سانسور پیوند
 روشنفکران ملت را با فرهنگ متمدنی جهان میبرد و آنها را از منبع ظفار
 فرهنگ بشری محروم میسازد. همان سانسورچی که قبلا ذکرش رفت در مقاله
 خودش صریحا اعتراف کرده بود که در هیئت ممیزین کتابهایی یا معطل و یا
 با اظهار نظر نامساعدی روبرو شده‌اند که از شاهکارهای جهانی بشمار میرود

- عین جمله طرفه - و بسیاری از اهل کتاب بعضی از جملات آنرا حفظ اند اما اگر دستگاه سانسور از يك سو چنین کاری میکند در عوض از سوی دیگر میگردد تا گندیده ترین آشغال ها را از میان زباله دانی های دنیای غسرب جمع کند و بخورد ما بدهد . سانسور مردم را در بی خبری به غفلت نگاه میدار و از سوی دیگر با تمام امکانات میکوشد تا توده را فاسد کند، کار بجائی ممکن است برسد که حتی اگر هنرمندی بخواهد که پیوندش را با توده برقرار کند و از او غذائی بگیرد این مادر چنان فرسوده و فاسد شده که یا جز پستانی خشك ندارد و یا بجای ماده حیاتی چنان زهری کشنده در وجود او تزریق میکند . سانسور میکوشد تا با مبتذلات توده را تغذیه کند و تغذیه از ابتدا انحطاط فرهنگی را بدنبال میآورد ، سطح آگاهی و شعور ملت پائین میآید و امکان رابطه با هنرمند واقعی و مرد فرهنگی واقعی را از دست میدهد . هنر بازاری رواج مییابد ، ابراهیم صهبا شاعر دوران صده، قهرمان روز سینما ، ح . م . حمید داستان نویس و "سانفرانسیسکو" نان دانی همه این قطار معجزات کثیف میشود .

سانسور از يك طرف استعداد های خلاق را سرکوب میکند و از سوی دیگر دری از باغ سبز بروی روشنفکر میگشاید . اگر پیتر بروک راستودی و میمون وار از بروتوفسکی تقلید کردی و به ضرب تاس و مشربه استکها وزن هلهاه کردی زهی سعادت است ، آنقدر میتوانی در این باغ بچری که سرانجام ترکون بزنی (کف ممتد حضار)

البته آنها که کمی سرسخت ترند، میتوانند مفهومات فریبنده تری داشته باشند هر چند گاه مکتبی در فلسفه ، ادب، هنر و جامعه شناسی باب میشود شیوه موریس مترلینگ ، برتراندراسل ، هربرت مارکوزه و سارتر و گاه هم

و با توشان . فردا اهل سز و فرانس قانون بترتیب قد بصورت پیامبران
 مُوسل و نامُوسل یکی پس از دیگری میایند و میروند و تو پنجاه رفته
 در خوابی ، و خود خواهی هایش سر میشود در نیمه راه میماند و بسه
 جوانمرگی میمیرد ، وقتی اثرش منتشر نمیشود در خودش فرو میرود و از حرکت
 باز میماند و جوانمرگ میشود ، وقتی در اثر يك ناپرهیزی خودش و یا بسی
 مهری سانسور میان چهار دیواری زندان محسوم میشود ، جوانمرگ میشود ، وقتی
 محیط را بر خود تنگ میبیند و تاب نمیآورد و قبل از آنکه به پایان راه
 زندگی برسد دست به خودکشی میزند . باید ترتیب سانسور جوش طغیان
 هنری و ادبی را مهار میکنند ، و استعدادها را یا در اول راه یا در نیمه
 راه میکشد . بدون شك سانسور نمیتواند همه را برای همیشه سرکوب کند
 و یا همه را برای همیشه بفریبد و یا همه را برای همیشه بخرد و یا بدخواه
 جلوی همه چیز را بگیرد ، اینجاست که به شعبده‌ای دیگر دست میزند ، ایجاد
 محیطی پر از سوء تفاهم ، سوء تفاهم در همه چیز ، هنر مرقی را به ابتذال
 آلوده میکند و برابتذال جلوه‌ای مرقی میدهد ، برناردشاو و برشت را
 بازاری میکند و بر فورمالیسم لباس اصالت میپوشاند .

هنرمند ترقی خواه و پویا معمولا برای فوار از چنگ سانسور به تمثیل
 و یا شکل های دیگر از این گونه روی میآورد از آنها و برای بیان گفتنی های
 خودش کمک میکیرد .

اما دستگاه سانسور نه تنها با تمام امکاناتش مدرنیسم را به بازار
 میآورد ، بلکه میکوشد تا همان هنر سانسور شده راهم آرام ، آرام بجانب
 پرداخت هرچه بیشتر فرم بکشاند و او را از محتوی خالی کند و خلاصه از او
 يك فورمالیسم بسازد . سانسور موجب گسترش شارلا تانیسم در هنر میشود

بی هنران بجای تقویت استعدادهای خودشان دست به چشم بندی و خال بسازی میزنند ، در شعر به حجم متوسل میشوند و در نقاشی به خط ، در ادب به شکل میپردازند و در هنر مثلا به تجربه ، اما این شارلاتانیزم رویه دیگری هم دارد و آن بسازی گرفتن و سوداگری با تمایلات مردم است، شاعر یا نویسنده ای که کمترین دردی ندارد بجای اینکه قلمش را در عالم خودش بسکار بیندازد از روی ترفن بشوخی هزار نیرنگ میزند ، و در نوشته اش کلماتی و اشاراتی بکار میبرد یعنی منمم بالسه ، منمم از شما هستم ، در واقع اینها از محیط سیاهی که سانسور بوجود آورده تغذیه میکنند و با بسکار بردن کلماتی مانند شب یا سبز و مانند اینها مردم را دست میاندازند و در عین حال هنر جدی و راستین را هم تخطئه میکنند . در دوران حکم-رانی سانسور کلمات از محتوی خالی میشوند و مفاهیم حرمتشان را از دست میدهند ، راهزن راهبر میشود ، وقاحت جای صراحت را میگیرد، نظامی نفل کرده که داریوش یا کوروش یکی شان دعا کرده که خداوند کشور را از خشک سالی و دروغ در امان بدارد ، خشک سالی که دیگر همه ریشه ها را سوزانده ، دروغ همچنان سکه رایج بازار است و سانسور رواج دهنده آن ، نمونه ای از این سکه رایج را از میان تبدیفاتی که در باره همان سمینار نامبرده صورت گرفت مثال میآورم . در این سمینار تمام ناشران و صاحب نظران حاضر اظهار میکردند که ممیزین - جمله آنهاست - از عوامل عمده سیر نزولی نشر کتاب در ایران است و حتی در قطعنامه شان هم نوشتند که "مقررات ثبت کتاب ، به شکل و وضع و عملکرد کنونی آن یکی از علل رکود کتاب است " ولی نخست وزیر در همان سمینار در برابر تمام این مطالب بر راحتی گفت " عجالتا " که نمیبینم که ممیزی یقه کسی

را گرفته باشد .

سانسور بسط دهنده ریا و تزویر است در روزهای اخیر که دستگاه سانسور خودش را ناگزیر به نظاهر دید ناگهان هماهنگ کننده جناح سازنده "جذب رستاخیز" و وزیر ثابت و ابدی دولت های ایران شناخته شده با خط جعلی در روزنامه ها گفت که باید قلم ها بنویسند و زبانها بگویند و یا انتقاد از دولت را حق مردم میدانم ، ولی اداره سانسور در عمل حلقه فشار را تنگ تر میکند و حتی حق خاندن "انتقاد از پلیس مکزیك" را هم از مردم میگیرد . آنوقت که يك چنین میشود وزیر دیگر که هماهنگ کننده جناح دیگر هم هست ، تقصیر همه فشارها را بگردن چهارتا مامور سانسور میاندازد و ضمن تاکید اینکه آزادی بیان حق مسلم ملت ایران است . میگوید : اگر در این زمینه محدودیت هایی برای اهل قلم بوجود آمده ، به برداشت های نادرست بعضی از مجری ها مربوط میشه ، و پس از این گفتار فشار سانسور در عمل بازهم بیشتر میشه ، نمونه ای دیگر از این تزویر و ریا .

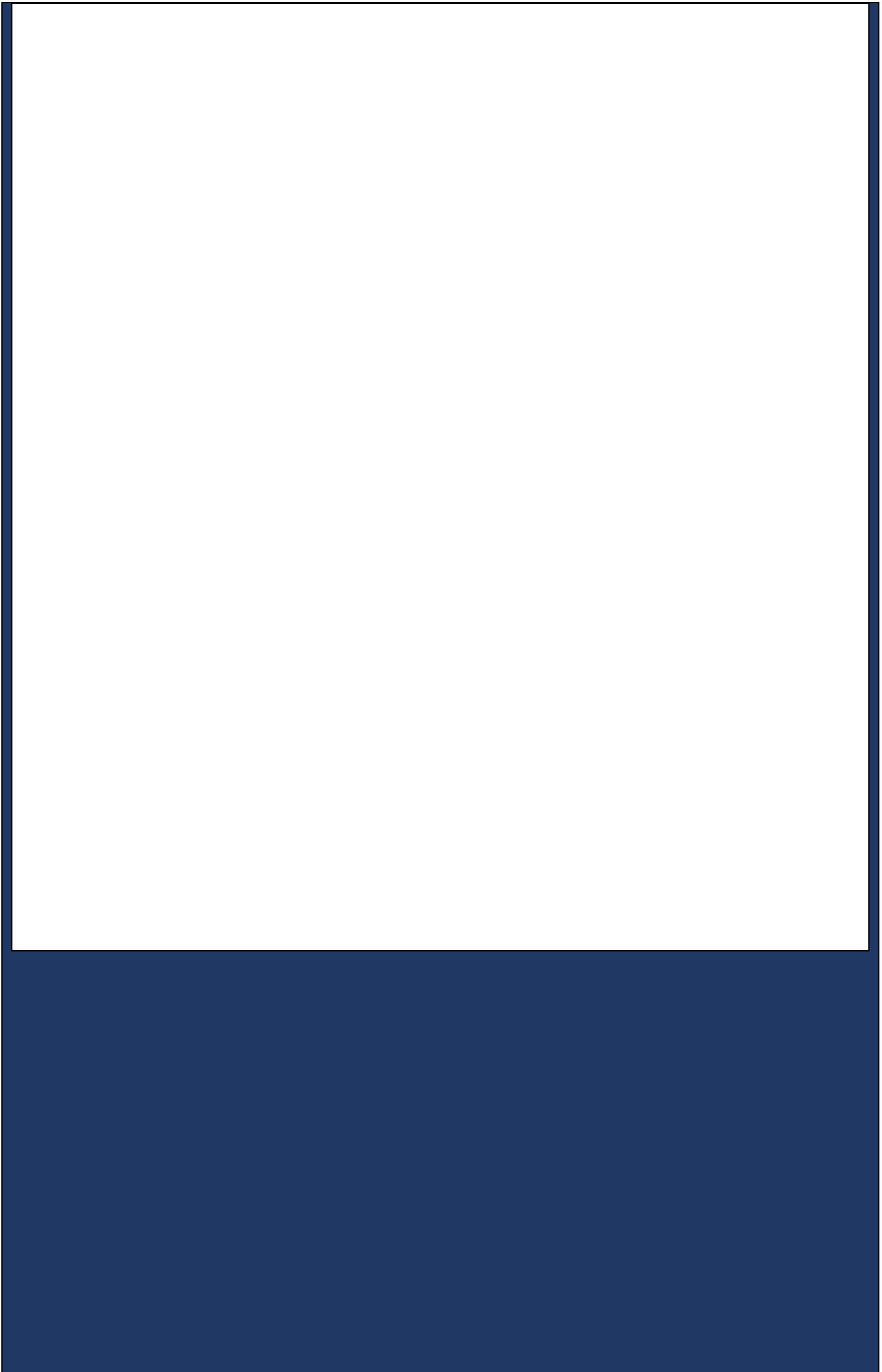
کانون نویسندگان در شبهایی که عده ای از شعرا و نویسندگان را به سخن گوئی و شعر خوانی دعوت میکند ، ناگهان هر چهار روزنامه موجود صبح و عصر و رادیو و تلویزیون همه يك زبان از این شبها سخن بمیان میآورند ، یعنی بازار آزادی گرم است ! ولی هیچ کدام از آنها اسم کانون را نمیبرند و حتی انجمن ایران و آلمان اسم کانون را از روی آگهی ها بر میدارد همین دستگاه های تبدیغاتی گاهی عکس و تفصیلات هم چاپ میکنند و مردم را به این تعجب میاندازند که چه خبر شده ، یعنی براسستی اجتماع هنرمندان آزاده؟ ولی همین دستگاهها يك کلمه از آنکه در این جا گفته میشه پخش نمی کنند ،

تازه مگر این سخنگویان و شاعران آزادند آنچه را که میخواهند در این اجتماع بگویند؟ (کف زدن ممتد حضار) جو میاندازند که من آزادم در اجتماع حرف بزنم ولی من زن و بچه دارم و خودم هم بهتر میدانم که از بیوه شدن زن و یتیم شدن بچه‌ام باید حد خودم را نگهدارم و پاهام را از خط خارج نگذارم (کف زدن ممتد حضار) تا خلاصه خفقان بگیرم و تازه آنچه را هم می‌کم در همین اجتماع مدفون میشه و امکان انتشار نداره . باین ترتیب سانسور به ایجاد محیط دروغ و ریا و سوء تفاهم دست‌میزنه و آنرا گسترش میدهد .

بدترین آرزوی سانسوری که از جانب قدرت حاکمه اعمال میشود سانسور دیگری است که از آن زائیده میشود سانسور مردم پرروشنفکران پرروشنفکران برخورداران . سانسور که محیط بسته و درعین حال گسیخته‌ای بوجود می‌آورد، یعنی روشنفکران از یکدیگر گسیخته‌اند و مردم از همه آنها ، عطش مردم را برای شنیدن و دیدن مطالب دلخواه صد چندان میکند اما درس‌زمین سوخته‌ای که همین سانسور بوجود آورده و حتی یک درخت پرکل هم نمیتواند سبز بشود ، مردم برنگ و بوی گل نیم‌مرده‌ای هم دل خوش میکنند، و درسیا تیره‌ای که بوجود آمده هر ستاره کور دوری هم بصورت درجه‌ای بردنیای روشنی‌ها می‌پذیرند ، اما اندک اندک این مردم گل نیم‌برده را بصورت درخت تور جلوه گر می‌بینند و ندای ان الحس سرمی‌دهد و ده فرمان را به موسی دیکته میکند و خلق را به پرستش خود میخواند و آن ستاره کور دور را به شکل کهشانی مینگرد که راه کعبه را بگمراهان بیابان نشان میدهد . اینجاست که اگر مرئی یا زنی پیدا شد که گفت این درخت تور نیست بلکه تنها یک گل است و آنهم گل نیم‌مرده و این کهکشان نیست بلکه

ستاره‌ای و آنهم ستاره‌ای کور دور بی شك جمله‌اش بپایان نمیرسد ولی ممکن است زندگی‌اش بپایان برسد و با شما و تکفیر همین مردم از پای درآید و این خود بزرگترین فاجعه‌ایست که سانسور قدرت حاکم بوجود می‌آورد یعنی سانسور مردم بر روشنفکران . مردم از آدم‌های معمولی که از معمولی بودنشان صریح و با ارزش هستند امام زاده‌ها و قهرمانهایی ساخته‌اند که بصورت امام زاده و قهرمان نه صریح بوده‌اند و نه با ارزش ، محیط سانسور ارتباط ، تفاهم میان افراد را از بین می‌برد ، نوع انضباط اظهارنظرها را می‌گیرد و نمیگذارد امور و اشخاص در يك برخورد انتقادی بدرستی ارزیابی شوند . درچنین محیطی بسیاری از مردم بدنبال محملی میگردند تا علایق و تمایلات خودشان را برآن بارکنند ، آنها مفاهیم رادره‌م میامیزند ، مناسباً اگر از طریق صرف به شاعری علاقمند شدند دلشان میخواهد شاعرشان نقاش خوبی هم باشد و پس از مدتی درنظر آنها به نقاش خوبی هم بدل میشه ، گاهی نیز از شاعری که شعر خوب میگوید از مترجمی که در ترجمه مهارت دارد از قصه نویسی که قصه هایش میتواند با ارزش ، باشد از فقهی که در رشته خود عالم و صدیق است از محقق ادبی یا تاریخی که احیاناً ممکن است شعور تحلیلی داشته باشد فقط بخاطر اینکه در کار خودش نکته گوئی های مطلوبی کرده ناگهان يك رهبرسیاسس یا پیشوای اجتماعی میتراشند ، رهبری که محبوب است و کامل است و کسی نباید بحریم مقدسش نزدیک شود .

بدبختانه درمیان روشنفکران با یزید بسطامی فراوان نیست که برای غلبه بر خودخواهی های ناشی از ستایش مردم در برابر همه در رمضان روزه بخورد یا بند شلوارش را باز کند و سرپا بشاشد . برعکس روشنفکران



آسوده کند و این لغز منحوس فرنگی سانسور را از صفحه این خاک براندازد
(کف زدن ممتد حضار) .

x x x x x

- دوست عزیزم غلامحسین ساعدی از من خواست که این توضیح را حتما
بدهم که بعلمت اینکخواسته کلمه فرنگی بکار ببره در سخنرانی خودش
از کلمه ممیزی استفاده کرده والا مفهوم برهمه روشن بوده .

x x x x x

- الان طبق برنامه مان نوبت شعر خوانی بدوست
عزیزمان اسماعیل شاهرودی قاعدتا باید برسه
ولی اسماعیل شاهرودی از پیشکسوتان شعرا و
همچنین کانون نویسندگان ایران که از سال ۱۳۳۳
تا با امروز شما با شعرهاش آشنا هستید اینک
مریض است و بستری، بنا براین اینجا حضورنداره
و بجای او و بیاد او سیاوش کسرایی شعری از او
میخواند (کف زدن حضار) .

- من شعر اسماعیل شاهرودی را میخوانم امشب ، برنامه من شب دیگری
است اجازه بفرمائید که یاد بکنم از اسماعیل شاهرودی آزه یخسواه ،
پیشکسوت ، پیرو و دوست نیما ، همراه ما و هم‌رزم ما در سالهای بعد
از شهریور تا کنون . این شاعر رنج دیده خسته ، بیمار افتاده ولی
من این خروش و تکریم شما را برای او بمزده خواهم برد و باو خواهم
گفت که شاهرودی کار خودش را کرده و بهنگامیکه جوانان ، شاعران ،
نظیر سعید سلطان پور (کف زدن ممتد حضار) پلنک رزم دیده بجای او
بمیدان میآیند و موسوی گرمارودی (کف زدن ممتد حضار) باین هردو شاعر
از آزمون دردناک نام و ننگ سربلند در میان ما نشسته اند و وظیفه خودشان را به
موقع انجام خواهند داد . من به شاهرودی خواهم گفت که او همچنان آینده باقی
مانده است . (کف زدن حضار) .

پاسخ به سئوالات مطرح شده

باقر مؤمنی

آقای مؤمنی (کفازدن ممتد حضار) ،
- خجالتان ندهید ، خواهش میکنم .

- سوالی از آقای مشیری شده بود در مورد
اینکه ، آقای مشیری چرا باینجا آمده اید ؟
من این سوال را نخواستم با ایشان مطرح بکنم
چون آقای مؤمنی گفتند ، من مایلم باین سوال
جواب بدهم . تقاضا میکنم :

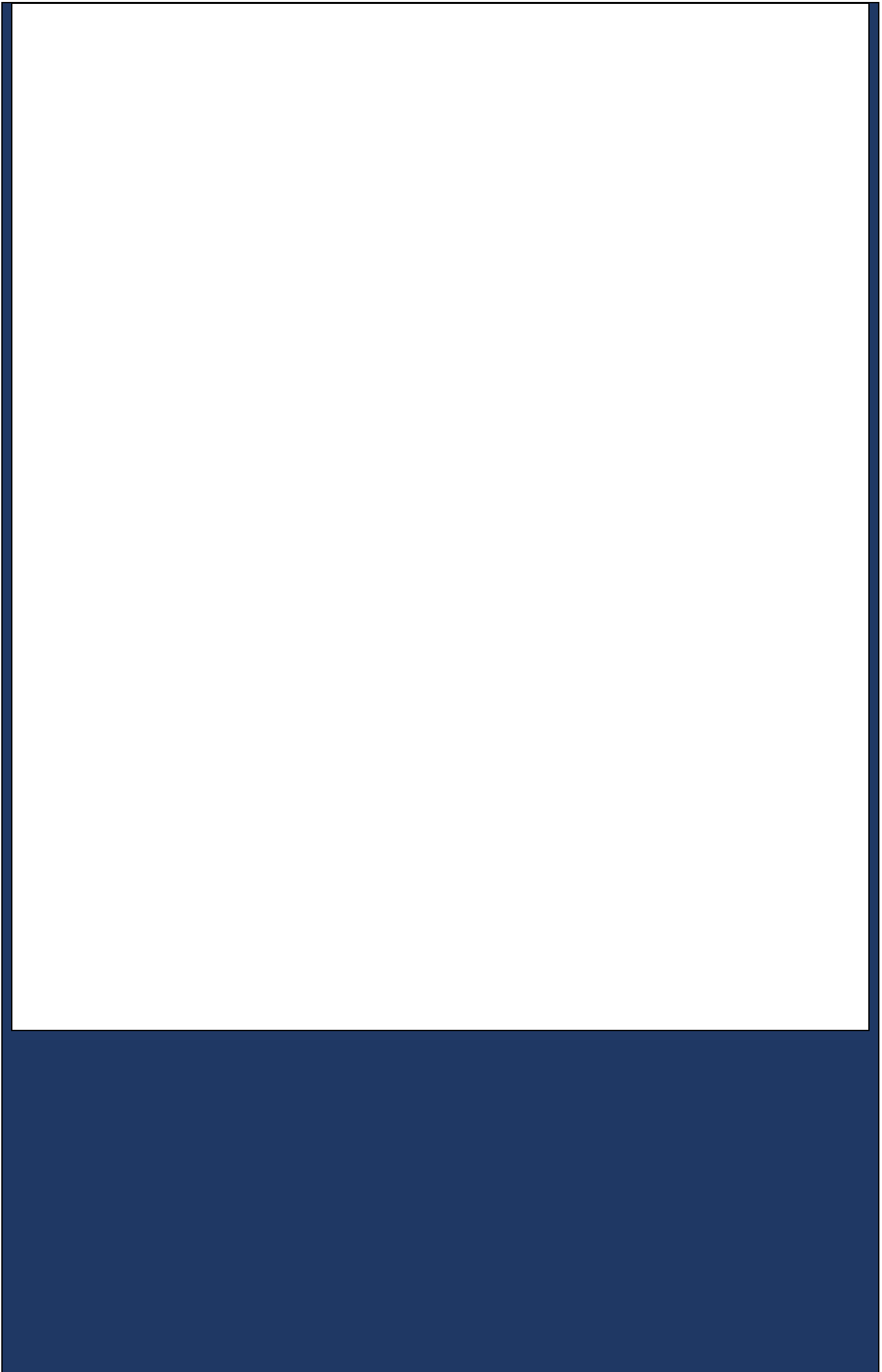
- یعنی مایلم اینکه ، مسئله اینست که ایشان به دعوت کانون نویسندگان
و در واقع ، نویسندگان و شعراء ، بخصوص اینکه از شعراء وزین ما هستند ،
آمدند اینجا و اینجا بخصوص من ، دیدید که واقعا این را از ته قلب
تقاضا کردم که يك شعر عاشقانه که مورد علاقه خودشان و خودشان می پسندند
بخوند ، که من شخصا خیلی لذت میبرم ، برخلاف خیلی از کسانی که
ممکنه ، عشق را فکر کنند امری است که بعد از انقلاب باید بهش پرداخته .

- سوالات آقای مؤمنی زیادند ، من تصور میکنم در
طول وقتی که داریم ، ایشان فقط باین سوالات
میتونند پاسخ بدهند ، خواهش میکنم سوالی
دیگه مطرح نکنید .

- سوال کردید که آقای مومنی ، درگفتار
دیشب خود (این سوال مثل اینکه دیروز
نوشته شده بود، چون پریشب اینجا گفته)
بیان داشتید که از هنرمند بت ساختن
بدلیل تاثیرات بد سانسور کار اشتباهی
است و آیا با در نظر گرفتن قدرت موجود
سانسور هیچ هنرمندی شایستگی سرمشق قرار
گرفتن دارد؟ اگر جواب مثبت است، وجه
تمایز او را با سایرین در شرایط همسان
ذکر کنید .

- من فکر میکنم که بت ساختن همیشه چیزه بدی ، و نباید چه در شرایط
سانسور و چه در شرایط غیر سانسور ، نباید بت ساخت . در جواب قسمت
دوم ، من فکر میکنم که هر هنرمندی شایستگی سرمشق قرار گرفتن را داره
بشرط اینکه کسی که اون سرمشق را انتخاب میکنه ، سرمشق خودش باشه
نه اینکه یعنی استعداد اینو داشته باشه که از اون سرمشق درس بگیره
و احیاناً ازش جلو بزنه ، نه اینکه يك کسی که اینجا من بازم موارد مختلف
گلشیری ، تعبیرات مختلفی ، فکر میکنم باین مساله پرداخت که وقتی
يك طفلی مثلاً فرض کنیم مقاله خوب مینویسه ، بهتره که هیچ داستان نویسی
را سرمشق خودش قرارنده ، چه خوب چه بد . یا وقتی حس میکنه ، که شعر
نمیتونه بگه ، مثل گلشیری خودش اعتراف میکنه وجدانا که نمیتونه شعر
بگه .

- در یکی از نوشته های کسروی آمده که یکی
از دلایل رکود و جمود فکری ایرانیان
وجود اشعار شاعران پیر ، بخصوص حافظ



تفاهم ایجاد کرده توی کیهان کاملاً جعلی بود ، یا نمیدانم ، خلاصه اش ناشی از سوء تفاهم بوده . کتابهای ظاهراً صحبت بود، من برای همیشه بگم چنین سوالی مرتب از من میکنند، کتابهای از متون دوران مشروطیت که جنبه اجتماعی داشت و به سوالی در آن زمان جواب میداد که هنوز اغلب این سوالات مساله روز هم هست . پیشنهاد شده بود که اینهارا، این متن ها حاشیه نویسی یا مقدمه‌ای برایش نوشته بشه و منتشر بشه و اینکار بتدریج خواهد شد . کاریکه کم و بیش من در گذشته هم کردم ، بطور پراکنده بصورت کتاب ، مثلاً سیاحتنامه یا یکی دوتا از کتابهای طالبوف . فقط همینهاست و چیز دیگری نیست .

- چرا موافقت کردید که کتاب " ایوان در آستانه انقلاب مشروطیت" و " ادبیات مشروطه" با هم در یک کتاب ، البته بسا سانسور چاپ شود ؟ (البته نوشته اند که در این مورد دقیقاً اطلاعی ندارند.)

- دوتا جزوه بود، کوچک بود . فکر کردند اگر با هم بگذارند که چاق ترمیمه صورت کتاب بخودش بگیره ، البته نمیدانم چرا اینکار را کرده اند ، مگه کتاب تو سانسور در میاد حالا ! یا باید خفقان گرفت هیچی نگفت یا اینکه بالاخره هر چیزی میگیریم نیمه فریاد ، نیمه صدای باشه .

- در سخنرانی خود ذکر کردی که ممیزی باعث پوچ گرائی میشود . آیا عوامل دیگری نیز در این امر دخالت دارند یا فقط سانسور صرف؟

- نه صرف سانسور بنظر من باعث هنر انحطاطی یا نیست یا هنر مبتذل یا از این قبیل عوامل مختلفی تو جامعه است منتهی آن چیزی که برای ما اصالت یعنی چیز داره ، اولویت در مقام اول قرار گرفته و بیش از همه هنر را تحت تاثیر قرارمیده و بابتذال میکشونه به یوچی میکشونه و بهر چیز منفی دیگری ، سانسوره وگرنه سانسور هم نباشه یا انواع دیگر سانسور ، یعنی انواع سانسورهای غیر مستقیم که در تمام جوامع کم و بیش وجود داره ، هست . بهر حال عوامل دیگه اصلا جامعه تمام جنبه‌هاش همه متعالی نیست و جنبه‌های مبتذل و منحط داره و بالاخره اون جنبه‌های مبتذل و منحط هنر خودشان را هم دارد .

- ... یکی از حضار سوالی میکند ... بله قرار بود سوالها کتبی باشد ، حالا ایشون شفاهی نوشتند !! (خنده حضار) عرض کنم که اگر درست فهمیده باشم ، میگن در مثالی که زده شده ، یکی از مثالها راجع به سانسور که من گفته‌ام در یک کتابی نوشته شده بود ، بزه از پرچین باغ گذشت و سانسور "پرچین" را برداشتن و گفته بزه از باغ گذشت و ظاهرا این اصلا معنی را عوض کرده ،

- ظاهرا نه واقعا هم معنی را عوض کرده ، آیا يك كمی ، این مثل اینه که ایشون بگم فرم سبلیك به این اصطلاح داده‌اند و این نتیجه را از این گرفتند که اصلا از يك کتابی در اثر سانسور يك چیز دیگری درآد بیرون یا يك چیز دیگری . میگن که این نیمه فریادها ، فریادهایی که در اثر سانسور نیمه فریاد شده باعث نمیشه که اصولا ، اون نیمه فریاد را هم از محتوی

خالی بکنه یا بصورت انحرافی برسونه یا خلاصه يك چیزی نامشروعی درآد بیرون ، چرا خیلی اوقات ، نه تنها این فریادهائی که نیمه فریادمیشن غیرمفهوم و يك فریاد کامل که شاید زیبا باشه ، يك نیمه فریاد تبدیل به يك جیغ بنفش بشه ، بااصلاح بشه حتی خود هنرمند هم در اثر همین سانسور به جیغ تبدیل میشه ، بجای هنرمند .

- سوال شده ، شما درباره عوارض ممیزی سخن گفتید ، اما توضیح ندادید که وظیفه ما درقبال این برنامه ها چیست ؟ نویسندگان و ما چه کاری باید برای مقابله با ایسن هیولا بکنیم ؟

- همین کاری که دارین میکنین . کانون داره داد و فریاد میکنه شما هم خوب محبت میکنید از ما حمایت میکنید ، بهمین ترتیب ادامه میدیم ، ببینیم .

- سوالی مشابه همین سوال بود ،
- در مورد عقاید دکتر شریعتی قدری توضیح بدهید . آیاراه دکتر آریان پور یعنی روشنفکر پروراندن برای مبارزه بهتر است ؟ یا روش دکتر شریعتی ، یعنی عامه پروراندن ؟

- فکر میکنم برای فهمیدن نظریات دکتر شریعتی بهتره کتابهاش را بخونید ولی راجع به سوال دوم ، من تصور میکنم هرکسی کار خودش را داره ، روشنفکر پروری منافی نیست با عامه پروری . اگر البته این اصطلاح را درست بکار برده باشه ، ولی من این را ، به فرض این آدمها را بر میداریم و میگیریم

این دوتا اصطلاح عامه پروری و روشنفکر پروری را میگیریم ، بهرحال روشنفکرها احتیاج به پرورش دارند ، هامة هم احتیاج به پرورش دارند وقتی پرورش پیدا بکنند ، بالاخره از توشون روشنفکر درمیآد و تازه روشنفکر هم درنباد باز راه صحیح خودشون را میرند .

- سوال شده گاهی در تاریخ به اشخاصی برمبخوریم که بنظر بسیار مصلح و روشنفکر بمفهوم امروزی هم میرسند ، مانند برزیای دروغین طبق تاریخ آقای شایان ، آیا چنین چیزی صحت دارد یاخیر؟ اگر جواب مثبت است ، چگونه میتوان ایسن مساله را توضیح داد ؟

- من سن و سالم به زمان برزیا نمیرسه (ولی سوالش چیه ؟ آیا چنین چیزی صحت دارد یاخیر ؟ یعنی وجود مصلح روشن فکر بمفهوم امروزی) اگر موضوع اینه من فکر میکنم هرچیز امروزی مال خود امروزه ، باید دیسد دیروزی مال امروز نیست برای اینکه زمانه معمولاً متوقف نمیشه ، ولی دیروزی ها همیشه میتونند تجربه ای باشند برای امروزی ها و همان چیزی که گلشیری گفت ، تخت پرشی باشند برای همه ما از هنرمند وبی هنروهمه .

- لطفا کتابهایی را که در زمینه تاریخ ایران توسط محققین نگاشته شده و مورد تأیید شماست معرفی نمائید ، در درجه اول کتابهای فارسی ، سپس دیگر زبانها .

- دیگر زبانها منظور ، ایتالیائی و مثلاً چینی است ! من حالا حضور ذهن ندارم ولی ممکنه يك روزی توی همین فهرست های کتابها ، شاید يك وقتی

صورتی بدیم که به درد بخوره .

- در ادامه کتابهای تاریخ جهان باستان و تاریخ
قرون وسطی ، چه کتاب یا چه کتابهایی را در باره
قرون جدید توصیه مینمائید؟

- اینم اجازه بفرمائید ، بهمان ترتیب حلش کنیم .

- نظرتان در مورد مذیت چیست؟ تفاوت هنرمند
کسی که در یک قالب هنری مانند رمان ، داستان
کوتاه ، شعر ، نقاشی و غیره یعنی هنری که
بالنسبه با احساس سروکار دارد و یک محقق را
در چه میدانید و بنظر شما کدام یک بیشتر
و بهتر میتوانند در اذهان توده مردم رسوخ
کنند؟

- فرق هنرمند و محقق بنظر من ، هر دو اینها هر کدام از طریق خودشان
میتوانند در توده مردم رسوخ کنند . هنرمند طبعاً تعریف علمی اش در شان
من نیست . تعریف جدی اش را گلشیری باید بیاد بگه . ولی آن چیز
خیلی سطحی اینکه هنرمند خلق میکنه و محقق در واقع تحقیق میکنه
یعنی آشغالها را زیر رو میکند شاید یک چیزی از توش بیاد بیسرون و
نتیجه گیری بکنه و احیاناً برای مسائل و گرفتاریهای امروز .

- در صورت عدم اشکال ، نظرتان در باره تاریخ
نویسان فعلی چیست؟

- تاریخ نویسان . تاریخ نویسان اولاً معلوم نیست تاریخ نویسان ایرانی

یا فرهنگی . ولی بهرحال ما تاریخ نویس همچین جدی ، آنطوریکه بمعنی واقعا خیلی چیز ، علمی باشه من شخصا کمتر سراع دارم . تاریخ نویسهای ما معمولا در گذشته چیز بودند ، همین جوری جمع کردند ، نقل قول کردند از هم دیگه ، صحیح و سقیم را ، و گاهی سراسر مثل خیلی خیلی جزئی بحث های مفصل راه انداختند . در این سمت هفتاد سال اخیر ، گهگاه کسانی سعی کردند که يك کمی تحلیل های تاریخی بکنند ولی تا حالا من تصور نمیکنم کسی بیک تحلیل جدی تاریخی رسیده باشد . البته هستنند کسانی که میشه شاید شما بهتر از من بدونید که تحلیل های تاریخی اخیرا کرده اند ، من مثلا آقای آدمیت را اسم میبرم که کتابهاش در زمینه ای که مینویسه نسبتا جالب است و نسبت به کتابهای دیگری که حتی اولا در این زمینه کمتر نوشته شده و نسبت به کتابهای مشابهش بهرحال بنظر من خیلی بیشتر ارزش خوندن داره .

- این سوال را قبلا ایشان پاسخ دادند ، با این حال باز مطرح میکنم که بگفته شما در مصاحبه کیهان ، جلال سیصد سال از زمان خود عقب بود ، لطفا در این بساره توضیح بیشتری بدهید .

ساین اصطلاح البته فقط يك اصطلاح نبود ، بنظر من این بود که يك مقایسه ای بشه با زمان عصر روشنگری اروپا که نظریات جدیدی در مقابل نظریات قرون وسطی ای آورده اند . ولی البته من تصور میکنم که این مساله خیلی احتیاج به توضیح داره شاید در جریان حوادث امکان پیدا بشه که کسانی طرز تفکری که جلال ارائه داده تحلیل بکنند و مسائلی را روشن

بکنند ، بازهم اگر البته سانسور بگذارد .

- درسخرانی بخاطر پنج نفر که در میان ما
نیستند، يك دقیقه سکوت اعلام کردید من
درحقیقت این سکوت بخاطر دو تن از آنان
تردید دارم ، این دو مرحوم یعنی جلال آل
احمد و دکترعلی شریعتی میباشد . چنانکه
این دو قلمشان آگاه یا ناخودآگاه در خدمت
سرما یهداری نوین جامعه بوده است .

- عرض کنم که اینجور برجسب زدن و قضاوت کردن کار راحتی هر کسی که
احساس کمتری ، مسئولیتی نمیکند ، خیلی راحت این برجسب ها را میزنند .
ولی من تصور میکنم بهتر است که در حرفها يك کمی تعمق بشه ، واقعا برای
اینکه هیچ کدام ما از این جور برجسب ها محفوظ نیستیم ، مصون نیستیم
البته من در مورد خودم نمیگم برای اینکه من پوستم کلفت و هر برجسبی
بهم بزنند اصلا ککمم نمیگزه ولی علی الاصول برای خود کسانی که این
جور فکر میکنند يك نوع گمراهیست .

سکوت من یعنی اعلام سکوت من اولاً از طرف کانون بود ، ثانیاً از
طرف خودم و یعنی مورد تأیید من است این سکوت ، ولی فقط بخاطر اینست
که این اشخاص بهر حال سانسور شده اند و مخصوصاً اتفاقاً شریعتی شاید
در يك دوره ای خیلی جدید و بهر حال هر کس دیگری که سانسور شده باشد
حقیقتش بود ، جاش بود که ارزش یاد بشه منتهی خوب ، ما جا کم داشتیم و
فقط این پنج تن را عرض کردیم .

- آیا با توجه به تعریف روشن فکر در مقدمه

جلد سوم تاریخ جهان باستان و مفهوم
مترقی که در مقدمه جلد اول تاریخ
جهان باستان ذکر شده اند روشنفکر
مترقی را میتوان جایگزین آن لغز آن
روشنفکر مترقی ساخت؟

- من فکر میکنم روشنفکر همیشه ، روشنفکر واقعی همیشه مترقی است، همیشه
ترقی خواهه و کسی که ترقی خواه نیست اگر نخواهم بگم اصلا روشنفکر
نیست، ولی حتما میتونم بگم ، روشنفکر واقعی نیست .

- جامعه فعلی ما درجه مرحله‌ای از لحاظ
نظامهای تاریخی قرار دارد؟

- رجوع شود به " کاپیتال " مارکس . (خنده حضار)

- آیا ممکن است جامعه‌ای از نظام اشتراکی
اولیه به نظام فئودالی برسد، در صورتی
که تاثیر جوامع دیگر را در نظر نگیریم
مثلا اسلاوهای جنوبی ، اگر چنین چیزی
امکان دارد تکلیف شما با قوانین کلی
سیر تاریخی چیست؟

- من امروز از گلشیری یاد گرفتم که برای این چیزها پول بگیرم! (خنده
حضار) .

- در قسمت همین دوم ، که اصطلاح باز تولید
را لطفا تعریف کنید .

- آنهم همینطور . (همه حضار ، که جواب بدهید) ،

- اینها را که همیشه ، برادرها همیشه که اینها را دیتل کرد، اینجا کلاس درس که نیست . اولاً من صلاحیت واقعا ندارم ، باین شکل که بتونم در نیم ساعت یا يك ساعت ، و حضور ذهن ندارم لا اقل که باین سوالات جواب بدم و بحث روی این مسائل چیز ساده‌ای نیست، اینکه من خواهش میکنم اجازه بدهید اینجور سوالات اگر احیانا خیلی مورد علاقه است خوب ، کسانی دلشان نمیخواد کتابهائی است ، برن مراجعه بکنند و یا اینکه اگر يك کمی دلشان نمیخواد کتاب بخوانند، خوب ممکنه دريك جلساتی بعد ها گذاشته بشه که احیانا مثلاً يك برنامه‌ای برای اینکار گذاشته بشه . (مهمه حضار ، برای معرفی کتاب) کتابهائی که در این زمینه نوشته شده باشد بقول گلشیری ، من برای خودم تبلیغات بکنم ، کتابهای همین تاریخ جهان باستان (یکی از حضار پیدا نمیشه) چرا هست توی این بازار فراوان (یکی از حضار ، حالا بریم يك زبان دوم یاد بگیریم) خوب همینه دیگه ، شما هم مبارزه کنید برای سانسور شاید سانسور برداشته بشه ، که خیلی از این کتابها فارسی درآد - درسته که يك کمی لحن شوخی ممکنه داشته باشه - ولی مثال واقعا جدیست ، یا گلشیری وقتی میگه که خوب برید زبان بخونید و یاد بگیرید و کتاب را بزبان اصلی اش بخونید ، خوب ، شاید واقعا اگر سانسور نبود این گرفتاری باین شکل وجود نمیداشت . ولی واقعا الان این مساله صحیح است که گلشیری میگه و تازه معلوم نیست ، تازه من اصلا نمیدونم ، بفرض مثلا فرض کنید که کسی زبان خوب بدونه ، آیا این کتابها بهمان زبان خارجی " انگلیسی ، فرانسه " یا هر زبان دیگه ، در اختیارش میتونه قرار بگیره یا نه؟ و اسباب درد سرش میشه یا نمیشه؟

- توضیح بدهید ، چرا از مارکوزه خوشتان
نمیاد ؟

- همینجوری (خنده حصار) همانطوریکه از سارتر خوشم نمیاد .

- شما در صحبت های خودتان گفتید که ممیزی
باعث بوجود آمدن و رشد کارهای آدم -
هائی نظیر برناردشاو و برشت میشود
که کارهای بازاری هستند ، لطفاً درباره
بازاری بودن کارهای برشت ، توضیح
بدهید .

- يك سوء تفاهم شده ، من گفتم که سانسور حتی برشت و برناردشاو
را که کسان خیلی مترقی هستند ، شعر های بسیار مترقی هستند ، بازاری -
میکند . یعنی یکی از کلک هائی که وجود داره ، اینست که واقعاً وقتی
که در مقابل يك چهره هائی سانسور نمیتونه مقاومت کنه ، نمیتونه ندیده
بگیره اینها را تبدیل بیک آدمهای دیگه ای میکنه که آن جوهرشون را ازشون
میگیره و آن بو ، شکل بی بو و خاصیت راسعی میکنه بمردم معرفیشان
بکند .

